

چونده بیچاره جای را درین شبهای ارم زار  
کنام او را لوح زندگانی پاک بی بینم

این چنین دلوشید اگر عشق تو قسم  
زارم از مجنون کجاست که همراه صبا  
تار سیدی و عین او از سپاه تو کوی  
جان لدا که در کجای کجا خدایدا ساخت  
شد چنان فالیم از صند کون رنگی  
روی در کوی عدم کرده ام ای بیگانه صبا  
تاری از پر عشق بر خنده سیدی خنجر  
من که در زندگیا زخیل فراموشانم

جایا ای من از تمام عشق تو قسم خوش  
بچشمی زانکه نباشد خیر از خدای شگفت

بس که در روز سوز یاد و فشان خد کوشم  
جان بر آن لیکن از کوی کوی کوشم  
مهم نشاید ماه من دره اگر چنانچه  
نادره افاده رم آن سر هم در دیده را  
یکشم از سینه و سجان قد کش بر چوشت  
صبر که بارش در کوشم غریب و عشق بر چوشت

دختر چو ایست این از کیم با عشق  
می برم تا پیش عشق نکه دان خود کوشم

هر زمانه پیش چشم خود خیل میگشتم  
چون بدین خیر که هستی نقش بر بندم ترا  
نام تو عشق نیار و فاش مقصودم تو می  
چون زنی تیغم که از او در هیچ و کجاست  
دیروز و ده روز با او با تو ز کیم از سب

شیر عشق از غم که نشود و دست نیست  
کف عشق جای اسیرت کفنا ارم  
لیک هر طلع بد که بیان نقاش میگشتم

معاذ الله از ان بشماره ای که بر تو فرودم  
بر روی این وان هم چو سفاکی در دیده  
پری لعلی و با شده که در دو بوم لاند  
نفسه ز این چنین در حرم کشته را بی  
چو خا و دل زین ری با کونستان کن خداری  
بکوشت ای جان هر که من ناله و آهی

بدرین پیشش تا از تمام عشق تو مراد ای  
بقدش و بخداری جو جای سر هم ترا درم

بناز بر دشمن چو دنیا زنده تو قسم  
سواره دی که عشق و ما هنوز از شوق  
بسوز جان و دل ما بوی دید دیده به  
چو حاجت بر خیزد پای ما بیست  
مزه از زین و عشق بر لب خاطر است  
نماز عمر باه اول فتاد از پاک

بجام جسم کوشم التفات چو نیوی  
چنین که مست و لعل ز عشق تو قسم

لبود که ازین سوز درون با او تمام  
چند نظری از عشق تو خدای خود  
فکر نقش بنشاند و از سر من  
این هم مشوه و داستان کز برای بدینم  
جایا ای بر خط از جام فنا تو تمام  
تا بدین شربت ازین ترن تو تمام

King Saud University